

ایجاد می‌کند و تصورشان این است که تعبیر نادرست و نادقیقی است. اولین تعبیر، کودتاست. کلمه کودتا که آن را به کار می‌بریم به معنای کنش ناگهانی نظامی برای تغییر ناگهانی قدرت سیاسی است و واژه‌ای است که در زمان کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و بعد در دوران سلطنت رضاشاه به کرات مورد استفاده قرار گرفته و از آن به‌عنوان امری مثبت یاد شده است. برخلاف ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که سرکودتا بودن یا نبودنش دعواست، در مورد کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ اختلافی نبوده و از روز اول معلوم بود که کودتاست.

**■ محبوبی: خود رضاخان هم اعلامیه داده است که من مسبب کودتا بودم.**

**تفرشی:** همین‌طور است و دیگر واضح‌تر از این نیست، چون بعضی‌ها نسبت به این حساسیت دارند و به نادرستی می‌گویند اقدامی قانونی است و ادامه مشروطیت است.

دومین تعبیر، دیکتاتور است. تصور الان ما از دیکتاتور، آدمی خودکامه، ضد قانون و خلاف همه هنجارهاست، ولی در زمانی که رضاخان و بعد رضاشاه ظهور می‌کند دیکتاتور پُز و عامل افتخار بود. دیکتاتور به‌عنوان فرد قدرتمندی مطرح می‌شود که آمده است همه قدرت‌ها را تجمیع کند و هیچ‌کس بالاتر از او حرفی نزند و زورگوی بزرگ باشد. آن موقع دیکتاتور صفت خیلی خوبی بود. کتاب رستاخیز ایران فتح‌الله نوری اسفندیاری، بریده جراید روزنامه‌های خارجی در دوره رضاشاه است که به دستور وزارت امور خارجه جمع‌آوری شده است. در این کتاب مکرر از کلمه دیکتاتور استفاده شده و ناراحتی هم در مورد آن وجود نداشته است و به آن افتخار و از آن استقبال می‌شد. تعبیر سوم، امپریالیسم است. در ایران به‌قدری صحبت از امپریالیسم شده است و بخصوص گروه‌های چپ زیاد از آن استفاده کرده‌اند که فحش و ناسازی به غرب تلقی می‌شود. در صورتی که دیدگاه سلطنتی و کلمه امپریال یا امپریال‌گرایی یا سلطنت‌گرایی و توسعه‌طلبی و تجاوزخواهی قدرت‌های بزرگ سلطنتی که در رأسش بریتانیاست، چیزی است که در همه دنیا راجع به آن کتاب نوشته می‌شود، کلاس‌هایی وجود دارد، دانشگاه‌ها درباره آن درس می‌دهند و جنبه اتهام ناشایست و نادرستی در آن وجود ندارد.

چهارمین تعبیر، استعمار است. تاکنون درباره استعمار به نحوی صحبت شده که فکر می‌کنیم مفهومی است که می‌خواهیم با آن به کسانی که از ما زورمندتر یا پولدارتر هستند بد و بیراه بگوییم؛ در صورتی که تاریخ استعمار جای مهم و محکمی در کلاس‌های درس دانشگاه‌های غربی دارد و مرتباً راجع به استعمار، استعمارگرایی و کلنیالیسم صحبت می‌شود. اینها واژه‌های عجیب و غریبی نیست که از به کار بردنشان بترسیم و تمنان بلرزد. خود غربی‌ها پیش از ما از آنها استفاده می‌کردند.

به نظرم آنچه گفتم برای مقدمه لازم است. بحث بعدی درباره سؤال شماسات. اگر به انقلاب مشروطیت و حتی آغاز جنگ جهانی اول – که آن جنگ ریشه‌ها و جنبه‌های مختلفی دارد – بازنگردیم، باید توجه کنیم که حداقل از سال ۱۹۱۷ یعنی از زمان انقلاب بلشویکی اکثر روسیه و شکست دولت موقت کرنسکی و فراگرفتن تدریجی حکومت بلشویکی در روسیه، سیاست‌ها در منطقه و عرصه بین‌المللی درباره آنچه که راجع به ایران می‌خواهیم به آن پردازیم فرق می‌کند. بعد از سال ۱۹۱۷، تحولات پایانی جنگ به این سمت و سو رفت که ایران برای جامعه بین‌الملل و قدرت‌های بزرگ، بخصوص بریتانیا، حساسیت بیش از پیشی پیدا کرد. سیاست‌هایی مانند جلوگیری از نفوذ بلشویک‌ها در ایران و از طریق ایران به خلیج فارس و نفت و مهم‌تر از همه جلوگیری از نفوذ و توسعه طلبی آنها به طرف هند که نگین جواهرات سیاست پادشاهی بریتانیاست اهمیت دارد و باید به آنها توجه کرد. در واقع سیاست بریتانیا درباره آینده ایران به‌طور کلی تغییر می‌کند.

در پایان جنگ جهانی اول، بعد از شکست، سقوط و فروپاشی امپراطوری عثمانی یک‌سری تحولات در خاورمیانه عربی رخ داد که مستقیماً به ایران مربوط می‌شد. اولین مورد، مسأله عراق است که همیشه سیاست این کشور با ایران ممزوج بوده است. همزمان با فروپاشی دولت عثمانی، «بین‌النهرین» یا آنچه که امروزه در فارسی به آن میان‌رودان و در انگلیسی به آن Mesopotamia گفته می‌شود در سیاست انگلستان اهمیت پیدا می‌کند. می‌بینیم که در زمان جنگ عده‌ای در ظاهر باستان‌شناس از طریق وزارت امور خارجه، وزارت

جنگ، وزارت مستعمرات و اینتلیجنت سرویس بریتانیا مأمور کار در خاورمیانه عربی شدند. اینها در خدمت سرویس‌های امنیتی بریتانیا بودند و در قاهره دفتری به نام دفتر عرب[۱] داشتند. اسنادش کاملاً موجود است. یکی از مهم‌ترین کسانی که ما می‌شناسیم – تعداد زیادی هستند که در ایران چندان شناخته‌شده نیستند – توماس لورنس، معمار حجاز جدید و پادشاهی سعودی است. او در ارتباط و تعامل با او خانم گرتروید بل است که به او ام‌العراق[۲] می‌گویند و در واقع معمار عراق جدید و عامل اجرایی شدن پیمان سایکس-پیکو است. پیمان سایکس-پیکو پیمانی کلان و عمومی است، ولی نقشه‌کش عراق جدید گرتروید بل است که بعداً در نقش ایجادکننده دولت عراق و مشاور اعظم فیصل اول ظاهر شد.

**■ محبوبی: رزیدنسی قاهره که به آن اشاره کردید در واقع بیانگر دیدگاه وزارت مستعمرات انگلستان نسبت به تحولات منطقه، ایران، بین‌النهرین و تحولات جاری حتی نسبت با شوروی و بلشویک‌هاست.**

**تفرشی:** به نظر من بخشی از تعبیر شما درست است، ولی دقیق نیست.

**■ محبوبی: نویسنده‌ای امریکایی وجود دارد به نام بریتون بوش[۳] که حتماً با آن آشنایی دارید. او سه‌گانه‌ای درباره سیاست انگلستان نسبت به غرب آسیا نوشت که فقط یک جلد آن به فارسی ترجمه شده است. در یکی از جلد‌های ترجمه‌شده‌اش نظریه‌ای ارائه داده و گفته در بریتانیا درباره کشورهای عربی و ایران، اگرچه عربی نیست، ولی به ایران هم اشاره می‌کند، سه دیدگاه حاکم بوده است: اول دیدگاه وزارت مستعمرات که به‌صورت خاص رزیدنسی قاهره نماینده آن بود؛ دومی دیدگاه وزارت جنگ انگلستان که به دیدگاه لندن شهرت یافت؛ و سومی دیدگاه وزارت امور هندوستان بود. این سه دیدگاه قاهره، لندن و هندوستان در حال رقابت با همدیگر بودند.**

**تفرشی:** دیدگاه‌هایی که در سیاست و حکومت بریتانیا در حال رقابت با یکدیگر بودند و هستند بیش از اینهاست. باید توجه باشیم در آن زمان ظاهراً وزارت امور خارجه بریتانیا بیشترین نقش را در مورد ایران داشت. وزیر امور خارجه وقت بریتانیا، لرد جرج کرزن بود که قبلاً در هند نایب‌السلطنه بود. قبل از آن هم روزنامه‌نگار بود. بعد هم نماینده مجلس شد. پس از نقش وزارت امور خارجه، وزارت مستعمرات و نایب‌السلطنه هند است و بعد وزارت جنگ و سپس اینتلیجنت سرویس با هر سه شعبه‌اش (امنیت داخلی، امنیت خارجی و سازمان شنود) و پارلمان، دربار، دولت و خود نخست‌وزیر هر کدام نظر جداگانه‌ای داشتند. لزوماً نظر دولت با نخست‌وزیر یکی نیست و ممکن است دیدگاه‌های متفاوتی داشته باشند.

**■ محبوبی: منظور آن از دولت، کابینه است؟ دربار چگونه؟**

**تفرشی:** بله. دربار نظرات کلانی مطرح می‌کرد، ولی معمولاً مستقل ارائه نمی‌شد. الان هم دربار بریتانیا نظر مستقل از نخست‌وزیر دارد، ولی معمولاً از طریق نخست‌وزیر اعمال می‌شود. منظور از دربار، پادشاه بریتانیاست.

**■ محبوبی: به نظر شما دیدگاه دربار همان دیدگاه لوید جرج، نخست‌وزیر وقت، بود که مطرح می‌شد؟**

**تفرشی:** لزوماً نبوده است، ولی با هم هماهنگ می‌شدند. نکته مهمی که در گفته مورخی که اسم بردید مغفول مانده بود، این است که درست است اینها با هم اختلاف نظر دارند، ولی در خروجی با هم متحد می‌شوند؛ یعنی یا به نظر واحدی می‌رسند یا اگر به نظر واحدی نرسند به مسئولیت کسی که نظرش قوی‌تر است واگذار می‌کنند و آن فرد عمل می‌کند. چه در جریان کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹، چه در جریان ملی شدن صنعت نفت، چه در تحولات بعدی مربوط به ایران و منطقه اختلاف نظرهای جدی درباره ایران وجود داشت. هنوز هم وجود دارد. راجع به بحث امروز می‌توانم به صد مورد اشاره کنم، ولی تفاوتش با کشورهایی مثل کشور ما این است که در موقع اجرا، این اختلاف نظر‌ها دیگر بروزی ندارد. تصمیم‌گیری می‌شود و یکی از نظرات، کار را جلو می‌برد. این جور نیست که در زمان اجرا اختلاف داشته باشند. به همین دلیل عده‌ای از روی غرض یا نادانی تصور می‌کنند که بریتانیا در جریان سوم اسفند سال ۱۲۹۹ منفعل بود و هیچ کاری نکرده است چون نگاه می‌کنند که کرزن و نورمن چه می‌گویند، ولی بقیه اسناد را ندیدند و نمی‌دانند آنها چه کار کردند.

**■ محبوبی: با اتکا به اسناد سفارت انگلستان در تهران و وزارت امور خارجه بریتانیا دست داشتن انگلستان در کودتا به دست نمی‌آید.**

**تفرشی:** البته صرفاً از منظر دوست عزیز ما، مرحوم سیروس غنی و قسمتی که به فارسی ترجمه شده است. متأسفانه فقط به آن اتکا می‌شود.

**■ محبوبی: برخی از نویسندگان و کارشناسان می‌گویند یکی از اشکالات وارده به کسانی که نقش انگلستان را نفی می‌کنند، ندیدن بستر آن است. بر اساس این دیدگاه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، در واقع کودتای دوم بود و قبل از آن کودتای دیگری صورت گرفته بود که کودتای اول مهم‌تر از کودتای دوم است. جناب رنجبر نظر شما چیست؟**

**رنجبر کرمانی:** همیشه فرماندهان قزاق را دولت روسیه تعیین می‌کرد. فرمانده اصلی کل ارتش ایران همواره از روسیه می‌آمد و همیشه شخصی در حد یک سرهنگ (پالکونیک) بالای سر قزاق‌ها بود؛ یعنی هیچ‌وقت یک ژنرال از روسیه نیامد که فرمانده کل ارتش ما شود. در آن زمان پالکونیک کلرژه فرمانده قزاق بود که گرایش‌هایی به دولت تازه‌تأسیس بلشویکی داشت. اگر هم نداشت به هر حال منصوب دستگاه دولت روسیه تزاری نبود و شاید این موجب نگرانی انگلیسی‌ها شده بود.

**■ محبوبی: به بلشویک‌ها تعلق خاطر داشت؟**

**رنجبر کرمانی:** این‌جور گزارش شده بود که کلرژه به دولت تازه‌تأسیس روسیه تعلق خاطر داشت.

**■ محبوبی: به هر حال همدل انگلیسی‌ها نبود...**

**رنجبر کرمانی:** اولین کاری که رضاخان پیش از کودتا کرد، به این صورت بود که به همراه چند افسر همراهش با اسلحه به‌صورت توهین‌آمیزی داخل اتاق کلرژه در ساختمان قزاقخانه رفتند و به او تکلیف کردند که استعفا بدهد و او هم استعفا داد. این حرکت به کودتا تعبیر شده است. حاج مخبرالسلطنه هدایت هم در خاطراتش وقتی می‌خواهد رضاخان را توصیف کند می‌گوید هنر اول رضاخان خواستن عذر کلرژه بود. کودتای اول که می‌گویند همین ماجراست که رضاخان سردار سپه – آن موقع نه‌تنها سردار سپه نبود، میرینج هم نبود و سرهنگ بود – به همراه مرتضی‌خان که بعدها به او یزدان‌پناه می‌گفتند، به اتاق کلرژه می‌روند و این ماجرا اتفاق می‌افتد و شاه حکم فرماندهی را برای استاروسلسکی می‌زند...

**■ محبوبی: یعنی استعفای تحمیلی بود؟**

**رنجبر کرمانی:** یک استعفای تحمیلی که تا حدودی می‌شود اسمش را کودتا گذاشت.

**■ محبوبی: شاید بشود دقیق‌تر گفت زمینه‌سازی کودتا کردند.**

**رنجبر کرمانی:** زمینه‌سازی برای کودتای دوم، چون رضاخان از همین جا در بین قزاق‌ها موقعیتی پیدا و نامی در کرد. به هر حال شخصی که قرار است در آینده کارهایی بکند لازم است زمینه‌سازی‌هایی هم بکنند و چهره‌ای از او ساخته شود. اینکه می‌گویند وقتی کودتای سوم اسفند اتفاق می‌افتد، افسر گمنامی آمد، این‌طور نیست. این آقا کسی است که توانست در سال قبل فرمانده قوای قزاق را برکنار کند و کس دیگری را به جای او بیاورد. اسمی در کرده بود و نفوذی داشت. قطعاً کسانی که می‌آیند و شخصی را برای انجام یک عمل مهم انتخاب می‌کنند پیشاپیش او را شناسایی و توانایی‌هایش را ارزیابی کرده‌اند. بعد از استاروسلسکی هم یک ایرانی به نام سردار همایون تا مدتی رئیس قزاق بود. بعضی‌ها معتقدند در ابتدا عملیات کودتا به او پیشنهاد شد، ولی نگاه کردند و دیدند او جریزه و توانایی و نفوذ این کار را ندارد، ولی در رضاخان جریزه و نفوذ و توانایی دیدند و چنین کار مهمی به آدم توانایی نیاز داشت.

**■ محبوبی: می‌گویند قبل از رضاخان به فرد یا افراد دیگری پیشنهاد شده بود که کودتا را پیش ببرند. نظریه‌ای به اقتباس از آقای عمیدی نوری شایع شده است که کودتاهای موازی در جریان بود که کودتای رضاخان به نتیجه رسید؛ از جمله نصرت‌الدوله فیروز که به طرف تهران حرکت کرد.**

**رنجبر کرمانی:** مگر همین نصرت‌الدوله جزو دستگیری‌های فردای سوم اسفند نیست؟ پس این فرضیه رد می‌شود.

**■ محبوبی: ولی بعد آزاد و وزیر شد...**

**رنجبر کرمانی:** باز هم تأیید حرف من است. این نظریه را رد می‌کنم... یا می‌گویند مدرس می‌خواست کودتا کند. شاید آن